**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011210**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا مالک مونه بوده بعد از مؤنه خارج می‌شود خمس دارد یا خمس ندارد؟

آقای شهیدی تقریب می‌کنند کلام مرحوم آقای خویی، فتوای آقای خویی را که قائل هستند که خمس ندارد. می‌گویند ولو مرحوم آقای خویی قائل هستند که در تمام موارد محل بحث ما که دوران امر بین تمسک به عموم عام و استصحاب حکم مخصص است ما به عام باید تمسک کنیم ولی دو تا استثناء می‌کنند که ما نحن فیه یکی از موارد استثناء هست. آن جایی که مدلول مطابقی عام ما حدوث حکم عند حدوث الموضوع باشد. در اینجا ما به عام نمی‌توانیم تمسک کنیم، در آن فردی که می‌دانیم با حدوث آن فرد حکم درش تحقق پیدا نکرده. و این مالی که هنگامی که به دست انسان رسیده مؤنه بوده از مصادیق این قاعده است. حالا این که به چه دلیل با حدوث فائده و غنیمت حکم تعلق می‌گیرد، حدوث حکم را دلیل خمس ناظر هست و بقائش به دلالت التزامی عرفی یا اجماع و به این دلیل مستند نیست آقای شهیدی دو تا بیان ذکر می‌کند. یک بیان این هست که اغتنام و غنم و افاده، حالا اغتنام تعبیر نمی‌کنم. غنم و افاده عناوین مصدریه‌ای هستند که دال بر حدوث هستند. این را عرض کردیم که این استدلال کافی نیست. مجرد این که موضوع دال بر حدوث باشد کافی نیست برای این که محمول ما هم صرفاً حدوث حکم را برساند. آن هم، اوّلاً باید ثابت کنیم آن محمول حدوث هست، آن هم حدوث محمول عند حدوث الموضوع باشد. حدوث خمس عند حدوث الموضوع باشد. از یک طرف. از طرف دیگر ما عرض کردیم که ادلۀ خمس اختصاص ندارد به

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» یا فی کل ما افاد الناس. ادلۀ بسیار زیادی داریم که آنها، این مطلب آقای شهیدی در مورد آنها نمی‌آید. خب اینها را در جلسۀ قبل عرض کردیم. بنابراین که این مورد را با این بیان جزء بیانات آقای خویی قرار بدهیم مطلب تام نیست. مطلب عمده این هست که ما خودمان عقیده‌مان این بود که حکم دائرمدار، یعنی این بحث دائر مدار انحلال اثباتی هست. به فرض هم ما بپذیریم که ما می‌پذیریم که ظاهر دلیل این هست که یک حق مستمر با حدوث اغتنام و غنیمت و افاده و فائده ایجاد می‌شود. ولی این حق مستمر آیا انحلال اثباتی دارد؟ به طوری که اگر در یک زمان، آن بحث انحلال اثباتی را باید ما دنبال کنیم. این است که حالا ما روی مبنای آقای خویی این مطلب را پاسخ دادیم ولی روی مبنای خودمان هم باید بحث پاسخ داده بشود. این است که عمدتاً این هست که آیا عقلاءً اینجا انحلال استفاده می‌شود یا استفاده نمی‌شود؟ آقای شهیدی یک بیانی دارند، این بیان اگر باشد معنایش این است که اینجا انحلال استفاده نمی‌شود. بیانی که در مقام اثبات این هستند که دلیل خمس ناظر به حدوث حکم عند حدوث الموضوع هست. ایشان می‌گویند که خمس شبیه مالیات‌هاست. مالیات بر ارث را شما در نظر بگیرید اگر گفتند مالیات بر ارث، اگر کسی نیاز داشته باشد به ارثش، فقیر باشد، به این مالیات تعلق نمی‌گیرد. کسی فقیر بود، مالیات به او تعلق نگرفت. حالا دو سال بعد از فقر افتاد دوباره می‌گویند برو مالیات بده. یا این که مدار را همان زمان ارث بردن می‌دانند. هیچ وقت عقلا مدار را به نحو انحلالی نسبت به زمان نمی‌فهمد که اگر در یک زمان این شرط حادث نبود، حاصل نبود، بعداً حاصل شد بگوید باید مالیات را بدهد. و منهنا یظهر که نقض نکنید که بگویید که اگر گفتند اداء الدین بعد المؤنه، آدم چی می‌فهمد؟ می‌فهمد که اگر یک شیءای مؤنۀ انسان بود، انسان دینی دارد. در این خانه زندگی می‌کند. به آن نیاز دارد. خب واجب نیست که خانه را بفروشد و دینش را ادا کند. حالا از این خانه استغناء حاصل شد، از مؤنه بودن خارج شد. روشن است که باید خانه‌اش را بفروشد، دینش را ادا کند. پس بنابراین الخمس بعد المؤنه مثل اداء الدین بعد المؤنه است که ممکن است حدوثاً خمس نباشد ولی بقاءً خمس باشد. این را نقض نکنیم. پاسخ مطلب این است که خمس عقلاءً شبیه مالیات‌هاست، شبیه اداء دین نیست. و در مالیات‌ها اینجور نیست که اگر در زمان تعلق مالیات شرائطش موجود نبود، بعداً شرایط موجود بشود بگویند مالیات تعلق می‌گیرد. این بیان آقای شهیدی است.

اینجا چند تا نکته باید گفت‌وگو بشود. یعنی از چند جهت بحث را باید باز کنیم. یک بحث اینکه اصلاً این مطلب درست است که خمس در نظر عقلاء، در نظر متشرعه به منزلۀ مالیات تلقی می‌شود. یا این که نه. یک مطلبی را من در لا ضرر که بحث می‌کردیم کلام آقای سیستانی را دیدم در آنجا دیدم و بعد مراجعه کردم منابع این بحثش را دیدم. آن این است که اصل خمس بعضی‌ها می‌خواهند بگویند که ریشه‌اش مرباع بوده یک قانونی در جاهلیت وجود داشته که وقتی جنگی صورت می‌گرفته، رئیس قبیله یک چهارم غنیمت را به خودش اختصاص می‌داده حق الریاسة برای رئیس قبیله بوده که به آن مرباع می‌گفتند. و بعضی‌ها مطرح کردند که خمس ریشه‌اش همان مرباع بوده که شارع مقدس آمده کمش کرده از آن یک چهارم به یک پنجم تبدیلش کرده. اگر ما خمس را حق الریاسة به این معنا، به این جهت بگیریم، از مرباع بگیریم، به مالیات ربط ندارد. تشبیه‌اش به مالیات درست نیست. و علی ای تقدیر حالا آن ما در آن بحث هم صحبت می‌کردیم که این که خمس از مرباع گرفته شده آن گزارش است، اثباتش مشکل هست. ولی در این که خمس حق الریاسة هست این از جهت روایت مسلم است. این حق الریاسة غیر از مالیات است. یعنی زکات را ممکن است ما مالیات تلقی بکنیم، از سنخ مالیات. ولی نه این یک حق الریاسة هست و این که در موردش وقتی مؤنه هست، مؤنه یک نوع منت گذاشتن رئیس هست، یعنی وقتی شما احتیاج دارید من دیگر از حق خودم می‌گذرم. یعنی بحث اینکه الخمس بعد المؤنه در واقع یک نوع، من تصور می‌کنم از خداوند تبارک و تعالی خمس را به طور مطلق جعل کرده، «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» تا آخر آیه، هیچ صحبت از مؤنه در آیه نیست. ولی ائمۀ معصومین یا حالا در مورد پیغمبر نمی‌دانم

شاگرد: صدق غنمتم

استاد: غنمتم فوائد، دو تا مؤنه ما داریم. یک مؤنۀ ربح هست آن صدق غنمتم

شاگرد: در آن مؤنه معاش

استاد: مؤنۀ معاش به غنمتم ربطی ندارد. غنمتم یعنی سود به دست بیاورید. سودی که به دست بیاورید این سود می‌تواند بیشتر از مؤنه باشد، می‌تواند کمتر از مؤنه باشد. مؤنۀ معاش به آن چیز ربطی ندارد. بنابراین در مورد این که غنیمت تحصیل فائده، مؤنۀ تحصیل فائده کسر می‌شود. یا اصلاً فائده منهای آن مؤنه فائده صدق می‌کند. ولی مؤنۀ معاش شخص آن مقوّم صدق غنیمت، کسر آنها نیست. این است که یک نوع ترخیصی هست که شارع مقدس، به نظر می‌رسد که این که ائمۀ معصومین تا زمان امام صادق علیه السلام نمی‌گرفتند، این نکته را توجه بفرمایید، من تصورم این هست که یک بحثی هست در بحث غنائم دار الحرب که در غنیمت که آیا خمس اختصاص دارد به غنائم دار الحرب؟ یا کل فائدة را در بر می‌گیرد؟ بعضی‌ها گفته‌اند که آیۀ شریفه «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ» این آیۀ قرآن اختصاص داشته به غنائم دار الحرب ولی ائمۀ معصومین علیهم السلام و حق تشریعی که داشتند آن را توسعه دادند و در غیر غنائم دار الحرب هم حکم را ثابت کردند. ولی به نظر می‌رسد که نه از روایات استفاده می‌شود که اصلاً «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ» مراد مطلق فائده است. اینجور نیست که ائمۀ معصومین علیهم السلام مطلبی را اضافه بر مطلبی که خداوند جعل کرده، جعل کرده باشند، همان مطلب است. ولی به نظر می‌رسد که ائمۀ معصومین به خاطر شرایط سختی که مسلمان‌ها داشتند، شیعه‌ها داشتند نمی‌گرفتند. چون حق خمس، حق الریاسة بوده و ائمۀ معصومین هم شاید یک مقداری مسائل دیگری هم بوده اگر می‌خواستند بگیرند و اینها با تقیه و اینها ناسازگاری داشته و همین هدایای معمولی هم که گاهی اوقات می‌گرفتند خیلی برایشان مسئله بوده، اگر بحث خمس را می‌خواستند بگیرند مسئله‌ساز بوده، این است که در واقع خمس فوائد با آیۀ قرآن جعل و تشریع شده، فوائد و غنائم. ولی ائمۀ معصومین نمی‌گرفتند، آن را نمی‌گرفتند تا زمانی که یک نوع استقلال نسبی در میان شیعه ایجاد شده، یک نظام درون گروهی در مورد شیعه. تقریباً از زمان امام جواد علیه السلام نظام وکالت در شیعه به صورت یک شبکۀ وکالت گسترده می‌شود که بعد زمان امام هادی و اینها خیلی گسترده بوده به خصوص زمان غیبت صغری که قضیه خیلی گسترده بوده. مثلاً وکلای مختلف خودشان سلسله مراتب داشتند. مثلاً محمد بن شاذان بن نعیم وکیل نیشابور بوده. این وکیل نیشابور زیر نظر وکیل ری بوده که محمد بن جعفر اسدی بوده. خود محمد بن جعفر اسدی زیر مجموعۀ حسین بن روح، زمان حسین بن روح و محمد بن عثمان زمان محمد بن عثمان، ۳۱۲ از دنیا رفته. ۳۱۲ زمان حسین بن روح بوده. حسین بن روح ۳۰۴ یا ۳۰۵ نیابت شروع شده. قبل از او که محمد بن عثمان ۵۰ سال وکیل ناحیه بوده. و یک مدت در زمان حسن عسکری به عنوان دستیار پدرش بوده بعد هم خودش مستقلاً بعد از مرگ پدر عهده‌دار کارها بوده. مجموعۀ این شبکه بعداً وقتی شکل می‌گیرد فائده و اینها را. این که از زمان امام جواد علیه السلام دستور به گرفتن حق خمس می‌آید. آن ابو علی بن راشد به نظرم باید برای زمان امام جواد باشد. یا شاید هم، ضمیر دارد حالا آن ضمیر برای امام جواد هست. ابو علی بن راشد هم زمان امام هادی علیه السلام وکیل بوده هم زمان جواد علیه السلام وکیل بوده، یک عبارتی در همین ابو علی بن راشد هست که می‌گوید که یک سری اموالی می‌آورند مربوط به امام علیه السلام آورده بودند پیش من، به من می‌دادند، به ابو علی بن راشد. به امام هادی ظاهراً در ذهنم هست این ابو علی بن راشد آن را دارد.

ابی علی بن راشد عن صاحب العسکر. مراد از صاحب العسکر امام هادی هست، عسکریین، این که می‌گویم امام هادی هست در نقل‌های دیگر دارد که در آن نقل تصریح شده که ابی الحسن الثالث هست.

«عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ نُؤْتَى بِالشَّيْ‌ءِ فَيُقَالُ هَذَا مَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام عِنْدَنَا فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ مَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام بِسَبَبِ الْإِمَامَةِ فَهُوَ لِي وَ مَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله و سلم.»

در فقیه قال قلت لابی الحسن الثالث نقل شده. که البته این معنایش این نیست که ابی علی بن راشد در زمان امام جواد وکیل بوده، از قبل پول را گذاشته بودند، بعد می‌آیند امام. ظاهراً اینجوری که الآن نگاه کردم در واقع بحث خمس به طور جدی که پرداخت خمس و امثال اینها شاید از زمان امام هادی به طور جدی چیز شده باشد. به هر حال نظام وکالت از زمان امام جواد علیه السلام آمده. و امام جواد علیه السلام یک خمس خاص یک دوازدهمی را واجب کردند که در همان جا هم می‌گویند فواید هست هر ساله واجب است و امثال اینها. ولی این ابی علی بن راشد که در روایت می‌گوید: «عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ» می‌گوید «قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَلِيِّ بْنُ رَاشِدٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَ أَخْذِ حَقِّكَ» نمی‌دانم دقیق. احتمال زیاد می‌دهم مراد امام هادی باشد. غرضم این هست که اصل این حق، حقی بوده که از قبل بوده، حق الامامة بوده، بسبب الامامة بوده. حق الریاسة بوده، نه مالیات. این حق الامامة از ادلۀ اولیه‌اش این هست که این حق حتی نسبت به مؤنه هم حق ثابت بوده. ولی امام علیه السلام آن مقداری که مؤنه هست ازش رفع ید کرده بوده.

شاگرد: حالا امتنانا، هنوز حق موضوع نداشته، خرج واجب طرف.

استاد: امتنانا بردارد. نه، روایت‌هایی که اصلاً در زمان امام صادق علیه السلام و اینها، این که عبارت را برایتان بخوانم.

«عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عبس قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِمِرْفَقَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ هِيَ وَ اللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا.»

اصل خمس را امام باقر علیه السلام حلال کرده بوده، برای این که مشکل‌ساز نباشد، چون به خصوص این خمس‌ها به هر حال با این افادا کنیز خریده می‌شده، این کنیز وقتی حرام باشد شیعه‌هایی که از این کنیزها به دنیا می‌آمدند حرام بوده، امام علیه السلام برای این که اینها پاک بشوند و مناکح به تعبیر بعضی از روایات تحلیل مناکح و امثال اینها این شکلی هست. در نقلیاتی که ائمه علیهم السلام آیۀ «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ» مطرح می‌کنند در آنها این که مؤنه‌ای شخص استثناست نیامده. استثنای مؤنه جدا آمده. و این به نظر می‌رسد آن چیزی که خداوند جعل کرده مطلق است. و مؤنه آن چیزی هست که ائمه علیهم السلام تخفیفاً مؤنه را استثناء کردند. بنابراین این حالا باز روایاتش را یک بار دیگر من مرور می‌کنم از این حیث. من تصورم این هست که اصل استثنای مؤنه یک تخصیص و منتی هست که ائمه علیهم السلام دادند، این شبیه همان اداء الدین است. یعنی یک حقی ثابت بر ائمه هست، اینجور نیست که در موارد مؤنه حق نبوده، مقتضی حق بوده، ولی ائمه علیهم السلام تحلیل کردند. الآن دیگر حق نیست، نه این که بعداً نه. با تحلیل و اباحه‌ای که ائمه علیهم السلام کردند این حق ساقط شده. ولی اصل این مطلب از باب تحلیل ائمه و منتی که ائمه هستند، بنابراین شبیه مالیات نیست اصلاً. این شبیه همان اداء الدین هست که دینش طرف هست، طرف دین دارد، ولی الآن به خاطر این که افراد مؤنه دارند نمی‌خواهند به خاطر اداء دین افراد به زحمت بیفتند، زندگی‌شان مختلف بشود. یک چیزی شبیه همان اداء الدین من المونه هست، نه یک چیزی شبیه مالیات. حالا این را یک بار دیگر من روایت‌های این مسئله را نگاه می‌کنم، روایت‌های خمس را، این مطلبی که امروز عرض کردم ببینم آیا اثباتاً و نفیاً در روایات چیزی در موردش وجود دارد یا نه؟ من روایات را از این جهت بررسی نکردم.

شاگرد: روایتی هستش که آن چهار پنجم دیگرش آن را هم می‌گوید کأنّ یک جور منت است. از امام کاظم که می‌فرماید: «لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ- أَرْزَاقَهُمْ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ- جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِداً وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً أَحِلَّاءَ»

استاد: نه حالا آن یک بحث دیگر است. آن بحث این است که اساساً تمام اموال برای خداست. خدا حلیت چهار پنجم را منوط قرار داده به این که یک پنجم ملک خودش قرار بدهد، لله. آن یک حیث دیگر است. آن حیث این است که مالکیت تکوینی که خدا نسبت به همۀ مال دارد این مالکیت را نسبت به چهار پنجم اعمال نکرده. این بحثی که ما داریم ملکیت خدا نیست. ملکیت ائمه هست، آن یک حیث بحث متفاوت است با آن حیثی که در آن روایت هست.

این یک نکته که اصلاً مقایسۀ این مطلب با مالیات درست نیست.

نکتۀ دوم این که حالا اگر بخواهیم هم بگوییم یک چیزی از سنخ مالیات است، مالیات‌های عرفیه یک نکاتی د آن وجود دارد که آن نکات با این مالیات شرعی فرق دارد. اوّلاً این مالیات بر ارثی که آقای شهیدی مثال زدند دو تا مطلب درش هست. یکی مالیات، یکی بر ارث است. ارث اینجا یک ویژگی دارد، آن ویژگی‌اش این هست که یک مالی هست که می‌خواهد تقسیم بشود، و موقع. این نکته را هم من عرض بکنم، این مالیات بر ارث، این که آقای شهیدی می‌گویند آن شرایط باید زمان اصل مالیات باشد نه، زمان تقسیم ارث باید باشد، نه اصل مالیات. آن چیزی که. تقسیم ارث. کما این که در مورد غنائم هم خیلی از، غنائم دار الحرب. خیلی از شرایطی که مطرح هست زمان قسمت هست، می‌گوید فرض کنید یک کسی که مسلمان نبوده کافر بوده، اگر قبل از قسمت مسلمان بشود از غنیمت می‌برد. علت اصلی‌اش این هست که، این که بخواهند چند بار حساب و کتاب کنند، خود همین یک مشکلی هست. این است که یک زمان را قرار می‌دهند برای حساب و کتاب. زمان حساب و کتاب که زمان تقسیم ارث هست یا تقسیم غنائم هست آنجا مطالب را مدار قرار می‌دهند. در مورد ارث و اینها هم خیلی روشن نیست که اگر یک قیدی را، البته بعضی چیزها همان زمان اصل ارث تحقق پیدا می‌کند، مالکیت ورثه نسبت به مال برای همان اصل است. بنابراین اگر کسی هنگامی که پدرش مرده بود زنده بود، هنوز تقسیم نکرده از دنیا رفت مالک شده، ولی بنابر این باید سهم او را جدا کنند به ورثۀ او بدهند. ولی این که تمام احکامی که مربوط به ارث هست، همۀ احکام مربوط به هنگام تحقق موت که ارث بردند، آن موقع تحقق پیدا می‌کند این روشن نیست. من فکر می‌کنم خیلی از احکامش مربوط به زمان تقسیم ارث است. کما این که در غنائم هم همین هست. غنائم دار الحرب مدار برای یک سری شرایط تقسیم ارث است. علی ای تقدیر نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است، به دلیل این که یک بحث تقسیم ارث اینجا مطرح هست می‌خواهند یکباره قضیۀ مال را فیصله بدهند، تمام بشود برود پی کارش. دیگر این که دوباره هی پرونده روز از نو روزی از نو بخواهند محاسبه‌گری بکنند خود این عقلایی نیست. روی همین جهت می‌گویند موقع تقسیم ارث یک سری شرایطی را در نظر می‌گیرند، فرض کنید اگر کسی فقیر بود موقع تقسیم می‌گویند نه این لازم نیست. کما این که در چیزهای مالیات‌ها هم ممکن است موقعی که طرف می‌خواهد مالیات پرداخت کند اگر یک سندی بیاورد که فقیر است، موقع پرداخت مالیات معذور باشد. اما مدار زمان تعلق مالیات نیست. زمان پرداخت، زمان قسمت. دو تا چیز در مورد مالیات هست. یکی ارث است، یکی مالیات است. ارث بردن بحث تقسیم دارد. افراد مختلفی هستند، ذی حق هستند، نوعاً. چون افراد مختلف ذی حق هستند این ذی حق بودن افراد مختلف اقتضاء می‌کند بیایند اینها را تعیین تکلیف بکنند پی کارش برود. چیزهای مختلف این جا ندارد. یک بحث هم بحث مالیاتش است. این را شنبه ان شاء الله توضیح می‌دهم. و این که می‌خواهم بگویم مقایسۀ بحث خمس با بحث مالیات بر ارث قیاس مع الفارق است. عرض من این هست که اوّلاً از سنخ مالیات نیست، از سنخ مالیات هم باشد قیاس مع الفارق است. این بحث را شنبه تکمیل می‌کنیم. این بحث تمام شده است. می‌رویم بحث بعدی در کفایه ان شاء الله شنبه.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان